

فرامرز جلالت

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل

مآخذ قصص و تمثیلات بوستان و گلستان سعدی

چکیده

یافتن مآخذ قصص و تمثیلات از آنجا مهم است که به واسطه آن به سرچشمه فکر و اندیشه افراد می توان پی برد، و میزان بهره مندی اشخاص از منابع و افکار گوناگون را مشخص کرد.

در این مقاله که با تکیه بر منابع فارسی و عربی پیش از سده هفتم نوشته شده، معلوم می شود که سعدی برای ساختن حکایات و تمثیلات، وامدار آثار فارسی و عربی نویسندگان پیش از خود می باشد؛ بویژه ایرانیانی که در زمینه های مختلف به زبان عربی، کتاب نوشته اند. همچنین در آن، برخی از عیوب پژوهش پیشینیان اصلاح شده و برخی از نظرات موجود در مورد سعدی و آثارش با دلیل و سند متعادل گشته است.

با آگاهی به مآخذ گفتار سعدی، نوشته های او را از چند جهت می توان از دیگر آثار ممتاز دانست: یکی حسن انتخاب او که نشان خردمندی و تیزهوشیش می باشد، دومی سبک و شیوه بیان او، و سومی بهره گیری از افکار بزرگان و اندیشمندان جامعه بشری برای غنا بخشیدن به افکار فرهنگ ایرانیان است.

واژه های کلیدی:

حکایت، تمثیل، نظیر، سنجش.

۱- عدو را به فرصت توان کند پوست پس او را مدارا چنان کن که دوست

(سعدی، بوستان، ۷۳، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی)

أَوْصَىٰ عَبْدَ الْعَزِيزِ بْنِ مِرْوَانَ ابْنَهُ عُمَرَ: دَارِ عَدُوَّكَ لِأَخَذِ أَمْرَيْنِ، أَمَّا صِدَاقَةٌ تُؤْمِنُكَ أَمَّا فُرْصَةٌ تُمَكِّنُكَ (مسكويه، الحكمة الخالدة، ۱۸۵؛ زمخشری بدون نسبت به کسی آورده، ربیع الأبرار و نصوص الأخبار، ۵۷۳/۳؛ ایشی، المستطرف فی كل فن مستظرف، ۳۶۱/۱).

دَارِ عَدُوَّكَ لِأَمْرَيْنِ، أَمَّا لَصِدَاقَةٌ تُؤْمِنُكَ أَوْ لِفُرْصَةٍ تُمَكِّنُكَ. ترجمه: با دشمن مدارا کن به جهت دو کار: یا دوستی تا ایمن شوی از وی، یا فرصتی که ازو بیایی (طوسی، خواجه نصیر، اخلاق محتشمی، ۳۹۸، تصحیح محمدنقی دانش پژوه).

۲- زبان دانی آمد به صاحب‌دلی که محکم فرو مانده‌ام در گلی
 یکی سفله را ده درم بر من است که دانگی از او بردم ده من است
 همه شب پریشان از او حال من همه روز چون سایه دنبال من
 بکرد از سخنهاي خاطر پریش درون دلم چون در خانه ریش
 خدایش مگر تا ز مادر بزاد جز این ده درم چیز دیگر نداد
 ندانسته از دفتر دین الف نخوانده بجز باب لاینصرف
 خور از کوه یک روز سر بر نزد که این قَلْتَبَان حلقه بر در نزد
 در اندیشه‌ام تا کدامم کریم از آن سنگدل دست گیرد به سیم
 شنید این سخن پیر فرخ نهاد دُرُستی دو، در آستینش نهاد
 زرافتاد در دست افسانه گوی برون رفت از آن جا چو زرتازه روی
 یکی گفت: شیخ این ندانی که کیست؟ بر او گر ببرد نباید گریست
 گدایی که بر شیر نر زین نهاد ابو زید را اسب و فرزین نهاد
 بر آشف عابد که خاموش باش تو مرد زبان نیستی، گوش باش
 اگر راست بود آنچه پنداشتم ز خلق آبرویش نگه داشتم
 و گر شوخ چشمی و سالوس کرد الا تا نپسنداری افسوس کسرد
 که خود را نگه داشتم آبروی ز دست چنان گُرُنزی یافته گوی
 بد و نیک را بذل کن سیم و زر که این کسب خیرست و آن دفع شر

(بوستان، ۸۲)

نظیر حکایتی که غزالی نقل کرده (احیاء علوم الدین، ۳/۳۹۱): اصمعی گفت که: حسن بن علی عتابی نوشت به حسین بن علی که شاعران را چیزی می‌بخشی! او جواب نوشت که: بهترین مالی آن است که عرض را نگاه دارد (ترجمه احیاء، ۳/۵۱۷).

و كَتَبَ اِلَيْهِ (الحسين بن علي) الحسن، عليه السلام، يَلُومُهُ على إعطاء الشعراء، فَكَتَبَ اِلَيْهِ اَنْتَ اعْلَمُ مِنِّي اَنْ خَيْرَ الْمَالِ مَا وَقَى العَرَضَ (آبی، نثرالدر فی المحاضرات، ۲۳۰/۱).

۳- بزارید وقتی زنی پیش شوی که دیگر مخرنان ز بقال کوی به بازار گندم فروشان گرای که این جو فروش است گندم نمای نه از مشتری کز زحام مگس به یک هفته رویش ندیده ست کس به دلداری آن مرد صاحب نیاز به زن گفت کای روشنایی، بساز به امید ما کلبه این جا گرفت نه مردی بود نفع از او وا گرفت

(بوستان، ۸۳)

برگرفته از این حکایت می‌باشد: علی بن فضیل از بیاعان محلّت چیزی می‌خرید، او را گفتند: اگر به بازار شوی ارزانتر یابی. گفت: ایشان به نزدیک ما بیستادند به امید منفعت، با جایی دیگر نتوان شد (الرسالة القشیریة، ۳۸۹؛ ترجمه رساله قشیریة، ۴۰۴).

نظیر: علی بن فضیل هر چه خریدی از این دکان داران محلّت خود خریدی، که همسایه وی بودند، و اگر چه به بها گران بودی؛ گفتی: ایشان به امید منفعت پیش ما آمدند (بحرالنفی، ۸۷).

۴- ندانم که گفت این حکایت به من که بوده‌ست فرماندهی در یمن ز نام آوران گوی دولت ربود که در گنج بخشی نظیرش نبود توان گفت او را سحاب کرم که دستش چو باران فشانندی درم کسی نام حاتم نبردی بسرش که سودا نرفتی از او بر سرش که چند از مقالات آن بادسنج که نه ملک دارد نه فرمان نه گنج شنیدم که جشنی ملوکانه ساخت چو چنگ اندر آن بزم خلقی نواخت در ذکر حاتم کسی باز کرد دگر کس ثنا کردن آغاز کرد حسد مرد را بر سر کینه داشت یکی را به خون خوردنش برگماشت

که تا هست حاتم در ایام من نخواهد به نیکی شدن تمام من
 بلا جوی راه بنی طی گرفت به کشتن جوانمرد را پی گرفت
 جوانی به ره پیشباز آمدش کنز او بوی انسی فراز آمدش
 نکسو روی و دانا و شیرین زبان بر خویش بُرد آن شبش میهمان
 کرم کرد و غم خورد و پوزش نمود بدانسدیش را دل به نیکی رسود
 نهادش سحر بوسه بر دست و پای که نزدیک ما چند روزی پیای
 بگفتا نیارم شد این جا مقیم که در پیش دارم مهمتی عظیم
 بگفت از نهمی با من اندر میان چو یاراز یکدل بکوشم به جان
 به من دار گفت، ای جوانمرد، گوش که دانم جوانمرد را پرده پوش
 در این بوم حاتم شناسی مگر که فرخنده رای است و نیکو سیر؟
 سرش پادشاه یمن خواسته ست ندانم چه کین در میان خاسته ست
 گرم ره نمایی بدان جا که اوست همین چشم دارم ز لطف تو دوست
 بخندید بُرنا که حاتم منم سر اینک جدا کن به تیغ از تنم
 نباید که چون صبح گردد سپید گزندت رسد یا شوی ناامید
 چو حاتم به آزادگی سر نهاد جوان را بر آمد خروش از نهاد
 به خاک اندر افتاد و بر پای جُست گهش خاک بوسید و گه پای و دست
 بینداخت شمشیر و ترکش نهاد چو بیچارگان دست برکش نهاد
 که گر من گلی بر وجودت زخم به نزدیک مردان نه مردم، زخم
 دو چشمش بوسید و در بر گرفت وزان جا طریقی یمن بر گرفت
 ملک در میان دو ابروی مرد بدانست حالی که کاری نکرد
 بگفتا بیبا تا چه داری خبر چرا سر نبستی به قتراک بر؟
 مگر بر تو نام آوری حمله کرد نیاوردی از ضعف تاب بُرد؟
 جوانمرد شاطر زمین بوسه داد ملک را ثنا گفت و تمکین نهاد
 که در یسافتم حاتم نامجوی هنرمند و خوش منظر و خو بروی
 جوانمرد و صاحب خرد دیدمش به مردانگی فوق خود دیدمش
 مرا بار لطفش دو تا کرد پشت به شمشیر احسان و فضلش بکشت

بگفت آنچه دید از کرم‌های وی شه‌نشہ ثنا گفت بر آل طی
 فرستاده را داد مہـری درم کہ مهرست بر نام حاتم کرم
 مرا و را سزد گر گواہی دهند کہ معنی و آوازہ اش ہمرہند

(بوستان، ۹۲-۹۰)

برگرفته از حکایتی است که قزوینی نقل کرده (عجایب المخلوقات، ۲۸۶-۲۸۵، تصحیح و مقابله نصرالله سیوحی): چنین گویند که: (حاتم طائی) یکبار مهمانی به خانه برد، نظر کرد آن مهمان از بلاد بعید بود. سه روز مهمانی آورد. روز چهارم مهمان خواست که برود، او را گفت: اکنون حق صحبت میان ما مؤکد شد، اگر حاجتی داری بگوی تا مساعدت کنم، مهمان بعد از آنکه میثاق از وی بستند، گفت: من از روم می‌آیم، ملک روم یک روز در محفل می‌گفت: ای قوم هیچ کس می‌تواند و می‌داند که به سخا بیش از من باشد؟ حاضران گفتند: نه، یک نفر از قوم گفت: در عرب شخصی هست حاتم نام که او را سخاوت بیش از ملک است. ملک از این سخن برنجید و گفت: اگر کسی سر او را پیش من آورد ملک خود را به او قسمت کنم. من از پی این کار آمده‌ام. حاتم گفت: تو او را دیده‌ای؟ گفت: نه گفت: او مرد شجاعی است و به قوت بیش از تو باشد. چگونه بر وی ظفر یابی؟ مهمان گفت: به طریق حیل. حاتم گفت: اگر او را هر دو دست بسته باشد هنوز بر تو غالب باشد. مرد از این سخن به شگفت آمد. حاتم گفت: او به قوت من باشد و تو هر دو دست من ببند، اگر بر من غالب آمدی، بر وی غالب باشی. مرد هر دو دست حاتم را بر بست. بعد حاتم گفت: حاتم منم. اکنون مراد خود حاصل کن. برو ملک از ملک بوستان. آن مرد مهمان: گفت معاذالله که کسی تو را باطل کند از برای دنیا. ملک روم کجا در سخا به تو رسد. او ملک می‌بخشد و تو جان.

۵- یکی پیش شوریدہ حالی نشست کہ دوزخ تمنای کنی یا بہشت؟

بگفتا مہرس از من این ماجری پسندیدم آنچ او پسندد مرا

(بوستان، ۱۰۸-۱۰۷)

نظیر: حکایتی است که میان جنید و شبلی رفت که شبلی چنین گفت: «اگر حق روز قیامت مرا مختیر کند میان بہشت و دوزخ، دوزخ اختیار کنم، از بہر آنکہ بہشت مراد من است و دوزخ مراد دوست، و ہر کہ اختیار خویش بر اختیار دوست بگزیند مَحَبَّة

نباشد.» جنید را خبر دادند. گفت: «شبلی کودکی می‌کند، اگر مرا مخیر کند، من اختیار نکنم. گویم بنده را اختیار نیست. هر جای تری، بروم؛ و هر جا که داری، بیاشم، من که باشم که مرا اختیار باشد؟» (مستملی بخاری، شرح التّعرف لمذهب التّصوف، ۱۳۱۱/۳).

نظیر: نقل است که شبلی گفت: «اگر حق، تعالی، در قیامت مرا مخیر کند میان بهشت و دوزخ، من دوزخ اختیار کنم. از آن که بهشت، مراد من است و دوزخ مراد دوست. هر کس اختیار خود بر اختیار دوست نگزیند، نشان محبت باشد.» جنید را از این سخن خبر دادند. گفت: «شبلی کودکی می‌کند، که اگر مرا مخیر کنند، من اختیار نکنم. گویم: بنده را به اختیار چه کار؟ هر جا که فرستی بروم و هر جا که بداری بیاشم. مرا اختیار آن باشد که تو خواهی» (تذکره الاولیاء، ۳۷۰).

نظیر دوبیتی بابا طاهر (باباطاهرنامه، ۲۶۵، اذکابی، انتشارات توس، تهران، ۱۳۷۵):

یکی درد و یکی درمان پسندد یکی وصل و یکی هجران پسندد
من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد
۶- گرفتم که سیم و زرت چیز نیست چو سعدی زبان خوشت نیز نیست؟

(بوستان، ۱۲۳)

بسنجید با سخنی از خالد بن صفوان: *إِنْ قَصْرَتْ يَدُكَ عَنِ الْمَكَافَاتِ فَلْيَطْلُ لِسَانَكَ بِالشُّكْرِ*. اگر دستت به مکافات نرسد، باید که زبان تو از شکر باز نماند (تعالی، التمثیل و المحاضرة، ۲۴۵؛ دینوری، عیون الأخبار، ۲/ ۳۹۰ و ۱۷۸/۳، الرسالة القشیریة، ۲۸۵؛ ترجمه رساله قشیریة، ۲۶۶؛ راغب اصفهانی، محاضرات الادباء، ۲/ ۳۷۳؛ ربیع الأبرار، ۵/ ۳۱۸).

نظیر از کلام عبدالله بن عمر: *أَلْبِرُ شَيْءٌ هَيْنٌ وَجَهٌ طَلِيقٌ وَ كَلَامٌ لَيْنٌ* نیکویی چیزی آسان است: روی گشاده و سخن نرم (عیون الأخبار، ۲/ ۳۹۰؛ احیاء علوم الدین، ۳/ ۱۹۰؛ ترجمه احیاء، ۲/ ۴۲۹ و ۳/ ۲۵۲؛ تعالی به جای طلیق، طلق آورده، التمثیل و المحاضرة، ۳۱).

نظیر از سفیان بن عیینة: *بُنِيَ إِنْ أَلْبِرُ شَيْءٌ هَيْنٌ وَجَهٌ طَلِيقٌ، وَ كَلَامٌ لَيْنٌ* (محاضرات الادباء، ۱/ ۲۷۷).

قال بعض الشعراء: *أَبْنَى إِنْ أَلْبِرُ شَيْءٌ هَيْنٌ وَجَهٌ طَلِيقٌ وَ كَلَامٌ لَيْنٌ*

(ماوردی، ادب الدنيا و الذین، ۱۹۶)

۷- یکی را چو سعدی دلی ساده بود که با ساده رویی در افتاده بود
 جفا بردی از دشمن سختگوی ز چوگان سختی بخستی چو گوی
 ز کس چین بر ابرو نینداختی ز یساری به تندی نپرداختی
 یکی گفتش آخر تو را ننگ نیست خبر زین همه سیلی و سنگ نیست؟
 تن خویش شغبه دونان کنند ز دشمن تحمّل زبونان کنند
 نشاید ز دشمن خطا در گذاشت که گویند یارا و مردی نداشت
 بدو گفت شیدای شوریده سر جوابی که شاید نباشتن به زر
 دلم خانه مهر یارست و بس از آن می نگنجد در آن کین کس
 چه خوش گفتم بهلول فرخنده خوی چو بگذشت بر عارفی جنگجوی
 گر این مدّعی دوست بشناختی به پیکار دشمن نپرداختی
 گراز هستی حق خیر داشتی همه خلق را نیست پنداشتی

(بوستان، ۱۳۱)

نظیر: بزرگی را پرسیدند که خدای را دوست داری؟ گفت: دارم. گفتند: دشمن وی را، ابلیس، دشمن داری؟ گفت: ما را از محبت حق چندان شغل افتادست که با عداوت دیگری پرداخت نیست (میبدی، کشف الأسرار و عده الأبرار، ۵/ ۳۶۱؛ مستملی بخاری، شرح التعرف، ۸۳/۱).

۸- هر آن طفل کو جور آموزگار نبیند، جفا بیند از روزگار

(بوستان، ۱۶۵)

نظیر از ابراهیم بن شکله:

مَنْ لَمْ يُؤدِّبْهُ وَالِدَاهُ أَذَبَهُ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ

(ابن عبد ربه، عقد الفرید، ۲/ ۱۲۵۹؛ زمخشری به ابو محلم منسوب ساخته، ربیع الأبرار، ۵/ ۳۹۵؛ عنصرالمعالی به صورت نثر آورده، قابوسنامه، ۱۳۵).

بسنجید با تمثیلی که ثعالبی نقل کرده (التمثیل و المحاضرة، ۱۵۴): أَذَبَهُ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ

مَنْ لَمْ يُؤدِّبْهُ وَالِدَاهُ.

نظیر از عنصرالمعالی (قابوسنامه، ۱۳۵): مَنْ لَمْ يُؤدِّبْهُ الْأَبَوَانِ، يُؤدِّبُهُ الْمَلَوَانِ.

۹- یکی مال مردم به تلبیس خورد چو برخاست، لعنت بر ابلیس کرد
چنین گفت ابلیس اسدر رهی که هرگز ندیدم چنین ابلیسی
تورا با من است ای فلان، آشتی چسرا تیغ پیکار برداشتی؟

(بوستان، ۱۹۰)

نظیر: عمر بن عبدالعزیز: لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَلْعَنُ ابْلِيسَ فِي الْعَلَانِيَةِ وَيُطِيعُهُ فِي السِّرِّ
(التمثيل والمحاضرة، ۳۳؛ ربيع الأبرار، ۵۰۳/۲).

عمر بن عبد العزيز: لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَلْعَنُ ابْلِيسَ فِي الْعَلَانِيَةِ وَيُوَالِيهِ فِي السِّرِّ
(حصري، زهر الآداب، ۸۶/۱).

قال وهب بن منبه لرجل: لَا تَسُبُّ ابْلِيسَ فِي الْعَلَانِيَةِ وَأَنْتَ صَدِيقُهُ فِي السِّرِّ
(الحكمة الخالدة، ۱۴۶؛ احياء، ۶۰/۳).

و قال وهيب: اتق الله لا تسب ابليس في العلانية و أنت صديقه في السر (أبي نعيم
اصفهاني، حلية الاولياء و طبقات الأصفياء، ۱۶۳/۸؛ ربيع الأبرار، ۳۸۷/۴).

عن وهيب قال: اتق الله أن تسب ابليس في العلانية و أنت صديقه في السر
(ابن جوزي، صفة الصفوة، ۳۸۲).

۱۰- با سیه دل چه سود گفتن و عطف؟ سرود میخ آهنین در سنگ

(گلستان، ۹۳)

نظیر: لَا يَنْجِعُ الْوَعْظُ فِي قُلُوبِ الْقَاسِيَةِ كَمَا لَا يَزُكُّ الْبَذْرُ فِي الْأَرْضِ الْجَاسِيَةِ (محاضرات
الادباء، ۱۳۳/۱). ترجمه: همان گونه که بذر در زمین سخت نمی‌روید، پند و اندرز هم در
سنگ‌دلان تأثیر نمی‌گذارد.

نظیر: يَنْبُو الْوَعْظُ عَنْهُ نَبْوُ السِّيفِ عَنِ الصَّخَا (میدانی، مجمع الامثال، ۴۲۹/۲).

۱۱- یکی از بزرگان، بادی مخالف در شکم پیچیدن گرفت و طاقت ضبط آن نداشت.
بی اختیار از وی جدا شد. گفت: ای دوستان، مرا در آنچه کرده‌ام اختیاری نبود و بزه‌ای
بر من ننوشتند و راحتی به من رسید؛ شما هم به کرم معذور دارید و به عفو در گذارید
(گلستان، ۹۹).

نظیر: أفلتت من معاوية ریح علی المنبر، فقال: يا أيها الناس، إن الله خلق أبداناً وجعل فيها أرواحاً فما تمالك الناس أن تخرج منهم. فقام صعصعة بن صوحان، فقال: أمابعد، فإن خروج الأرواح في المتوضات سنة وعلی المنابر بدعة و استغفر الله لي و لكم (ربيع الأبرار، ۱۷۲/۵). ترجمه: بادی از معاویه بر روی منبر رها شد، پس معاویه گفت: ای مردم، همانا خداوند جسم‌ها را آفرید و در آن جانها را قرار داد، و مردم در برابر خارج شدن بادهای اختیاری ندارند. پس صعصعة بن صوحان برخاست و گفت: پس از حمد و ثنای خداوند، بدرستی که خارج شدن بادهای در وضوگاه‌ها سنت است، و بر روی منبرها بدعت، و از خدا برای خودم و شما آموزش می‌طلبم.

۱۲- زن بد در سرای مرد نگو هم در این عالم است دوزخ او

زینهار از قرین بد، زینهار! و قنا رثنا عذاب النار

(گلستان، ۱۰۰)

بسنجید با گفتاری از حضرت علی، علیه السلام: الْحَسَنَةُ فِي الدُّنْيَا الْمَرْأَةُ الصَّالِحَةُ، وَ فِي الْآخِرَةِ الْخَوْزَاءُ، وَ عَذَابُ النَّارِ امْرَأَةُ السُّوءِ (مخشری، الکشف عن حقائق غوامض التنزیل، ۲۴۸/۱). امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده‌اند که گفت: حسنه دنیا، زنی صالحه است و حسنه آخرت، حورالعین است؛ و قنا عذاب النار (سوره بقره، ۲/ آیه ۲۰۱)، مراد به این عذاب دوزخ، زن بد است (ابوالفتوح رازی، تفسیر، ۵۱۰/۱).

علی بن ابی طالب (ع) گفت: حسنه این جهانی هم جفت شایسته است و آن جهانی حوراء بهشتی، و عذاب آتش که از آن می‌پرهیز خواهند هم جفت بد است در دنیا (کشف الأسرار، ۵۴۳/۱).

(حکیمی را) گفتند: از دوزخ هیچ چیز در دنیا هست؟ گفت: آری، زن زشت روی، چرب گوی (و) بدخوی بی دین (ابن قضاعی، ترک الإطباب فی شرح الشهاب، ۶۸۶/۲).

۱۳- یکی را از علمای راسخ پرسیدند که چه فرمایی در نان وقف؟ گفت: اگر نان از بهر جمعیت خاطر می‌ستاند، حلال است و اگر جمع از بهر نان می‌نشیند، حرام.

نان از برای گنج عبادت گرفته‌اند صاحب‌دلان، نه کنج عبادت برای نان

(گلستان، ۱۰۳ - ۱۰۲)

نظیر: یکی از بزرگان و توانگران، صدقه خویش جز به صوفیان ندادی، و گفתי که: «این قومی اند که ایشان را هیچ همت نیست جز خدای، تعالی. چون ایشان را حاجتی بود، اندیشه ایشان پراکنده شود. و من چون دلی را به حضرت برم، دوست تر دارم از مراعات صد دل که همت وی دنیا بود.» این سخن، جنید را حکایت کردند، گفت: «این سخن ولّی است از اولیای خدای، تعالی،» (غزالی، کیمیای سعادت، ۱/۱-۲۰۱، احیاء، ۳۷۷/۱؛ ترجمه احیاء، ۴۸۰/۱؛ مکی، قوت القلوب فی معامله المحبوب، ۱۸۷/۲؛ عطار، تذکرة الاولیاء، ۳۷۷ - ۳۷۶).

۱۴- صاحب‌دلی به مدرسه آمد ز خانقاه بشکست عهد صحبت اهل طریق را
گفتم: میان عالم و عابد چه فرق بود تا اختیار کردی ازان، این فریق را
گفت: آن گلیم خویش به در می‌برد ز موج وین جهد می‌کند که بگیرد فریق را
(گلستان، ۱۰۴)

نظیر: قال أنوشروان: رأيتُ في منامي رجلاً يَغْدُو وَالْمَاءُ خَلْفَهُ، يُنَادِيهِ فَعَبَّرَ بَأَنَّهُ رَجُلٌ يَفِرُّ مِنَ الْعِلْمِ وَالْعَالِمُ يُنَادِيهِ لِيُقِيدَهُ وَهُوَ يَمْتَنِعُ مِنْهُ (محاضرات الأدباء، ۵۲/۱). ترجمه: انوشیروان گفت: در خواب، مردی را دیدم که می‌دوید، در حالی که پشت سرش آب قرار داشت، او را ندا می‌زدند؛ پس او عبور کرد و گذشت، به سبب آنکه او مردی بود که از علم و دانش می‌گریخت، و عالمی او را ندا می‌کرد تا به او فایده برساند، در حالی که آن مرد (گریزنده از علم) از خواسته عالم امتناع می‌کرد.

۱۵- یکی از صاحب‌دلان زور آزمایی را دید به هم برآمده و در خشم شده و کف بر دماغ آورده، گفت: این را چه شده است؟ گفتند: فلان دشنامش داد. گفت: این فرومایه هزار من سنگ برمی‌دارد و طاقت سخنی نمی‌آرد!

لاف سر پَنجگی و دعوی مردی بگذار عاجز نفس فرومایه، چه مردی، چه زنی
گرت از دست بر آید، دهنی شیرین کن مردی آن نیست که مَشْتی بزنی بر دهنی
(گلستان، ۱۰۵۶)

نظیر: پیغامبر به مدینه می‌گذشت، جوانان سنگ برمی‌گرفتند، گفت: این چیست؟ گفتند: یا رسول الله، بدین پیدا گردد که از ما کی به زور ترست. گفت: بی این شما را

بگویم که از شما که به زور ترست. گفتند: بلی یا رسول الله! گفت: «مَنْ يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْفُضَيْبِ» آنکه بر خویشتن قادر باشد به گاه خشم (ترک الإطباب، ۷۰۹/۲).

نظیر: در پیش رسول، صلی الله علیه و آله و سلم، مردی را می‌ستودند که: فلان عظیم با قوت مردیست. گفت: چگونه؟ گفتند: با هر که کشتی گیرد، او را بیفکند و با همه کس برآید. رسول، صلی الله علیه و آله و سلم، گفت: قوی و مردانه آن باشد که با خشم خویش برآید، نه آنکه کسی را بیفکند (غزالی، نصیحة الملوك، ۴۲-۴۳).

نظیر: مصطفی، صلی الله علیه و آله و سلم، بر قومی بگذشت و ایشان سنگی نهاده بودند و به نوبت برمی‌گرفتند، پرسید که این چیست؟ گفتند: یا رسول الله! هذا حَجَرُ الْأَشِدَاءِ. سنگی است که اهل قوت، خویشتن را به حمل آن بیازمایند. فرمود، صلی الله علیه، که: من شما را بگویم که کدام مرد قوت زیاد دارد. گفتند: بلی یا رسول الله. گفت: آنکس که در حال غضب خشم خود فرو خورد و دست مکافات در آستین محاببات کشد (کرمانی، عتدالعلمی للموقف الاعلی، ۸۱، به تصحیح و اهتمام علی محمد عامری نائینی).

سعدُ بنُ أبی وقاص: مرَّ رَسولُ الله، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، بِأَناسٍ يَتَجَاوَزُونَ مِهْرَاسًا، فَقَالَ: أَتَحْسِبُونَ أَنَّ الشَّدَّةَ فِي حَمْلِ الْحِجَارَةِ، إِنَّمَا الشَّدَّةُ فِي أَنْ يَمْتَلِيءَ أَحَدُكُمْ غَيْظًا ثُمَّ يَغْلِبُهُ (ربيع الأبرار، ۳۰۳/۲).

وَمَرَّ النَّبِيُّ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، بِقَوْمٍ يَرْتَعُونَ حَجَرًا، فَقَالَ: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشَدِّكُمْ؟ مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ عِنْدَ الْفُضَيْبِ (محاضرات الأدباء، ۲۲۳/۱، ثعالبی، ثمار القلوب، ۳۵).

۱۶- دیدم گل تازه چند دسته برگنبدی از گیاه بسته
گفتم: چه بود گیاه ناچیز تا در صف گل نشیند اونیز؟
بگریست گیاه و گفت: خاموش صحبت نکند کرم فراموش
من بنده حضرت کریم پرورده نعمت قدیم
گر بی هنرم و گر هنرمند لطف است امیدم از خداوند
با آن که بضاعتی ندارم سرمایه طاعتی ندارم،
او چاره کار بنده داند چون هیچ وسیلتش نماند
رسم است که مالکان تحریر آزاد کنند بنده پیر

ای بار خدای عالم آرای بر بنده پیر خود ببخشای
سعدی ره کعبه رضاگیر ای مرد خدا، ره خداگیر
بدبخت کسی که سرتابد زین در، که دری دگر نیابد

(گلستان، ۸-۱۰۷)

اشاره به حکایت لقمان سرخسی دارد (اسرارالتوحید، ۲۴/۱): چنانکه شیخ ما (ابو سعید) گفت، قَدَسَ اللهُ رُوْحَهُ الْعَزِيْز، که: «در ابتدا لقمان مردی مجتهد و با ورع بود، بعد از آن جنونی در وی پدید آمد و از آن رتبت افتاد. گفتند: لقمان! آن چه بود؟ و این چیست؟ گفت: هر چند بندگی بیش کردم می بایست، درماندم. گفتم: الهی! پادشاهان را چون بنده ای پیر شود آزادش کنند، تو پادشاهی عزیز، در بندگی تو پیر گشتم آزادم کن. ندا شنیدم که یا لقمان! آزادت کردم. و نشان آزادی این بود که عقل از وی فرا گرفت.» و شیخ ما بسیار گفته است که: «لقمان آزاد کرده خداست از امر و نهی.»
عطار هم آن رابه شعر سروده (منطق الطیر، ۴۰۵-۴۰۴، شفیعی کدکنی):

گفت لقمان سرخسی ک «ای اله پیرم و سرگشته و گم کرده راه،
بنده ای کو پیر شد شادش کنند پس خطکش بدهند و آزادش کنند
من کنون در بندگیت ای پادشاه همچو بر فی کرده ام موی سیاه
بنده ای بس غم کشم، شادیم بخش پیر گشتم، خط آزادیم بخش،
هاتمی گفت «ای حرم را خاص خاص هر که او از بندگی خواهد خلاص
محو گردد عقل و تکلیفش به هم ترک گیر این هر دو در نه قدم
گفت «الاهی بس تو را خواهم مدام عقل و تکلیفم نبایند والسلام»
۱۷- خوردن برای زیستن و ذکر کردن است تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است

(گلستان، ۱۱۱)

نظیر:

قيل لِجَالِينُوسَ: اِنَّكَ تُقَلُّ مِنَ الطَّعَامِ؛ قَالَ غَرَضِي مِنَ الطَّعَامِ اَنْ اَكُلَ لِأَخِيَا، وَ غَرَضُ
غَيْرِي مِنَ الطَّعَامِ اَنْ يَخِيَا لِأَكُلَ. و کسی به او (جالینوس) گفت که: در خوردن طعام
تقلیل می نمایی؟ جواب داد که: غرض من از خوردن، زنده بودن است، نه از زنده بودن،

خوردن (عیون الأخبار، ۲۹۵/۳؛ قوت القلوب، ۳۲۰/۲؛ اشکوری، محبوب القلوب، ۱۹۱؛ ترجمه محبوب القلوب، ۱۳۵).

قیل لبِقراط: مَا لَكَ تَقْلُ الْأَكْلَ جِدًّا؟ قَالَ: إِنِّي أَنَا أَكَلُ لِأَخِيَا، وَغَيْرِي يَخِيَا لِأَكْلِكَ (عقد الفريد، ۳۱۸/۶).

او (بقراط) گفت: می خوریم تا زنده باشیم، نه آنکه زنده ایم که بخوریم (ابن ابی اصیعه، عیون الأنباء فی طبقات الأطباء، به کوشش و ترجمه سید جعفر غضبان و محمود نجم آبادی، محبوب القلوب، ۱۸۳؛ ترجمه محبوب القلوب، ۱۱۹؛ عبادی، مناقب الصوفیه، ۴۷-۴۶).

قیل لَهُ (السقراط): بِأَيِّ خِصْلَةٍ تَتَفَضَّلُ عَلَى أَهْلِ زَمَانِكَ؟ فَقَالَ: بِأَنَّ غَرَضَهُمْ فِي الْحَيَاةِ أَنْ يَأْكُلُوا، وَغَرَضِي فِي الْأَكْلِ أَنْ أَحْيَا (نثر الدر، ۲۳/۷).

(دیوجانس) گفت: بسیاری از مردمان مرادشان از زیستن، خوردن است، و مراد من از خوردن این است که توانم زیست (ترجمه نزهة الأرواح، ۲۲۹).

قال افلاطون: نَحْنُ نَعِيشُ عَيْشًا طَبِيعِيًّا كَمَا نَعِيشُ عَيْشًا عَقْلِيًّا، فَيَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ قَصْدُنَا لِلْعَيْشِ الْعَقْلِيِّ وَ لَا نُعْطِي الْقُوَّةَ الطَّبِيعِيَّةَ شَيْئًا أَكْثَرَ مِمَّا تَدْعُوا إِلَيْهِ الضَّرُورَةَ (توحیدی، البصائر والذخائر، ۸۲/۴).

قیل لبعض الحكماء: لِمَ لَا تَأْكُلُ طَبِيبَاتِ الطَّعَامِ؟ قَالَ: لِأَنِّي أَحِبُّ أَنْ أَعِيشَ عَيْشًا عَقْلِيًّا، وَالنَّاسُ أَنْ يَعِيشُوا عَيْشًا بَهِيمِيًّا (الحكمة الخالدة، ۱۶۱).

۱۸- خواص اگر اندیشه کند کام نهنک هرگز نکند در گرانمایه به چنگ

(گلستان، ۱۲۵)

سعدی در غزلی گوید:

دست سعدی به جفا نگیسند از دامن دوست ترک لؤلؤ نتوان گفت که دریا خطر است

(کلیات، ۳۸۵)

در غزلی دیگر گوید:

سعدی به لب دریا، دُر دانه کجا یابی؟ در کام نهنگان رو، گر می طلبی کامی

(کلیات، ۵۸۰)

نظیر: قال ارسطاطالیس: طَالِبُ الْعِلْمِ كَالْعَائِصِ فِي الْبَحْرِ، لَا يَصِلُ إِلَى الْجَوَاهِرِ الْكَرِيمَةِ إِلَّا بِالْمُخَاطَرَةِ الْعَظِيمَةِ (راغب اصفهانی، محاضرات الأدباء، ۵۰/۱). ترجمه: ارسطو می گفت: طالب علم همانند فرو رونده در دریاست، که جز با خطر بسیار نمی تواند به گوهرهای ارزشمند علم دست یابد.

۱۹- حکما گفته اند: توانگری به قناعت به از توانگری به بضاعت (گلستان، ۱۷۵).
نظیر از ابوفراس الحمدانی:

غَنَى النَّفْسِ لِمَنْ يَعْزُ قَلْ خَيْرٌ مِنْ غِنَى الْمَالِ

(التمثيل و المحاضرة، ۷۹؛ دیوان، ۲۲۰، تحقیق عبدالرحمن المصطوی)

ترجمه: توانگری نفس برای کسی که می اندیشد بهتر از توانگری به مال است.
عن ابی هريرة يرفعه الى النبي صلى الله عليه وسلم قال: « لَيْسَ الْغِنَى عَنْ كَثْرَةِ الْعَرْضِ، وَلَكِنَّ الْغِنَى، غِنَى النَّفْسِ » (حلیة الأولیاء، ۴ / ۱۰۳؛ در تفسیر ابوالفتح به جای لکن، آنما آمده است: ۴۱۶ / ۱).

غَنَى النَّفْسِ أَفْضَلُ مِنْ غِنَى الْمَالِ (التمثيل و المحاضرة، ۲۳۴).

نظیر از الخرمی شاعر و کاتب (التمثيل و المحاضرة، ۶۲):

العیشُ لا عیشَ أَلَا مَا قَنَعَتْ بِهِ قَدْ يَكْثُرُ الْمَالُ وَالْإِنْسَانُ مُقْتَرٌ

نظیر از گفتار ارسطاطالیس: اگر اراده توانگری داری، قناعت طلب کن، زیرا که کسی را که قناعت نباشد، مال؛ او را توانگر نمی گرداند و اگر چه بسیار باشد (ترجمه نزهة الارواح، ۱۹۴).

قال سعد بن أبي وقاص لابنه عمر: يَا بَنِي إِذَا طَلَبْتَ الْغِنَى فَاطْلُبْهُ بِالْقِنَاعَةِ، فَإِنْ كَانَ لَمْ تَكُنْ لَكَ قِنَاعَةٌ فَلَيْسَ يُغْنِيكَ مَالٌ (عيون الأخبار، ۲۰۷ / ۳).

۲۰- حکیمی که با جهال در افتد باید که توقع عزت ندارد (گلستان، ۱۷۹).

نظیر از گفتار أبو الأسود الدؤلی: إِنْ أَرَدْتَ أَنْ تُعَذَّبَ عَالِمًا فَاقْرَأْ بِهِ جَاهِلًا (ربيع الأبرار، ۴۱ / ۲؛ محاضرات الأدباء، ۴۴ / ۱). ترجمه: اگر خواستی عالمی را بیبازاری، نادانی را با او همنشین ساز.

۲۱- حسود از نعمت حق بخیل است و بنده بی گناه را دشمن دارد (گلستان، ۱۸۳).
برگرفته از کلام عبد الله بن المعتز: الْحَاسِدُ مُغْتَاظٌ عَلَيَّ مَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ، بِخَيْلٍ بِمَا لَا يَمْلِكُهُ (آبی، نشر الدر فی المحاضرات، ۳ / ۱۰۲؛ التمثیل و المحاضرة، ۲۶۳؛ ادب الدنيا والدین، ۲۶۴؛ حصری، زهرالآداب، ۳ / ۲۱۴).

قشیری بدون اینکه به کسی نسبت بدهد آورده (الرسالة، ۲۵۶): و گفته اند که: حاسد به خشم بود بر مردمان بی آنک گناهی کرده باشند و بخیل بود بر آنچه بر دست او نبود (ترجمه رساله قشیری، ۲۳۳-۲۳۲).

۲۲- حلم شتر چنان که معلوم است، اگر طفلی مهارش گیرد و صد فرسنگ برد گردن از متابعتش نیچد، اما اگر دره‌ای هولناک پیش آید که موجب هلاک باشد و طفل آن جا بنادانی خواهد رفتن، زمام از کفش در گسلاند و بیش مطاوعت نکند که هنگام درشتی ملاطفت مذموم است (گلستان، ۱۸۵).

نظیر: زمانی که آدمیان شتر را دیدند، از هیکل درشت او ترسیدند و پا به فرار نهادند. ولی با گذشت زمان کشف کردند که چه مایه جانوری نجیب است و جرأت نزدیک شدن به او را یافتند. کم کم دریافتند که او قادر به گرسنگی است؛ پس از آن، او را چنان حقیر شمردند که پالانی بر او نهادند و زمام او را به دست کودکان خود دادند تا بر روی آن سوار شوند (ازوب، افسانه‌های ازوب، ۲۸۳، ترجمه علی اصغر حلبی).

خدای تعالی گفت: أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ... و گفتند: برای آن که بار گران بردارد و به وقت انقیاد، منقاد کودکی خرد شود تا چنان که خواهد می گرداند او را (ابوالفتوح رازی، تفسیر، ۲۷۷/۱۰-۲۷۶).

بسنجید با تمثیلی که ثعالبی نقل کرده (التمثیل و المحاضرة، ۲۱۹):

مَرَّ نَسْرٌ بِبَعِيرٍ مَرَّةً وَ هُوَ مُنْقَادٌ لِغَرْنِي زِمَامٍ
قال: تَبَا لَكَ مِنْ ذِي أَرْبَعٍ بَازِلٍ يَبْرُكُ صِفْرًا لِفِلامٍ
قال: لا أَلْحَاكَ فِيمَا قُلْتَهُ إِنِّي عَامَلْتُهُمْ مُوتِي زِمَامٍ

معنی ابیات بالا چنین است:

«یکبار کرکسی به شتری گذشت، در حالی که شتر رام جوانی نادان بود که زمام او را در دست داشت.

کرکس گفت: وای بر تو، ای شتری که چهار پا داری و بلند بالا هستی و برای جوانی خرد، سینهات را بر زمین می‌زنی. شتر گفت: من تو را به خاطر آنچه گفستی سرزنش نمی‌کنم، همانا من کارگزار ایشان هستم که زمام مرا در دست دارند.»

سمعانی نیز در کتابش آرد (روح الارواح فی شرح اسماء الملک الفتاح، ۳۰۱): کرکس با اشتری گفت: آن چیست که تن در داده‌ای تا کودکی ترا به ماهاری از این سو و زان سو می‌کشد؟ گفت: معذوری که ترا کار با مردگان افتاده است و مرا با زندگان.

۲۳- خداوند، تعالی، می‌بیند و می‌پوشد؛ و همسایه نمی‌بیند و می‌خروشد (گلستان، ۱۸۸).
خدا، تعالی، می‌بیند و می‌پوشد؛ همسایه نمی‌بیند و می‌خروشد (انصاری، سخنان پیر هرات، ۶۵، به کوشش محمد جواد شریعت).

حق می‌بیند و می‌پوشد؛ همسایه نمی‌بیند و می‌خروشد (رسائل انصاری، ۲ / ۶۷۳).

۲۴- هر که بر زبردستان نبخشاید، به جور زبردستان گرفتار آید (گلستان، ۱۸۸).

نظیر تمثیلی از زبور: إِذَا ظَلَمْتَ مَنْ دُونَكَ، فَلَا تَأْمَنْ عِقَابَ مَنْ فَوْقَكَ (التمثیل و

المحاضرة، ۲۱، مجمع الامثال، ۱ / ۶۰).

قیل: إِذَا ظَلَمْتَ مَنْ دُونَكَ، عَاقَبَكَ مَنْ فَوْقَكَ (محاضرات الادباء، ۱ / ۲۱۷).

سعدی گوید (بوستان، ۶۳):

یکی پند می‌گفت فرزند را / ننگه دار پند خردمند را

مکن جور بر خردگان ای پسر / که یک روزت افتد بزرگی به سر

در بیته دیگر گوید (کلیات، مواظ، ۷۶۹):

نخواهی کنز بزرگان جور بینی / عزیز من به خردان بر ببخشی

منابع و مآخذ

- ۱- آبی، ابی سعد منصور بن الحسین، نثر الدر فی المحاضرات، تحقیق خالد عبد الفنی محفوظ، دارالکتب العلمیة، بیروت، الطبعة الاولى، ۱۴۲۴ / ۲۰۰۴.
- ۲- ابشیهی، شهاب الدین محمد، المستطرف فی کل فن مستطرف، مراجعة و تعلیق محمد سعید، دارالفکر، بیروت، الطبعة الاولى، ۱۴۲۱ / ۲۰۰۱.
- ۳- ابن ابی اصیعة، احمد بن القاسم، عیون الأنباء فی طبقات الأطباء، ترجمه و تعلیقات سید جعفر غضبان و محمود نجم آبادی، انتشارات دانشگاه تهران، چ ۱، ۱۳۴۹.
- ۴- ابن جوزی، جمال الدین ابوالفرج، صفة الصّوفا، تحقیق خالد مصطفی طرطوسی، دارالکتب العربی، بیروت، الطبعة الاولى، ۱۴۰۵ / ۱۴۲۶ / ۲۰۰۵.
- ۵- ابن عبد ربّه اندلسی، احمد بن محمّد، العقد الفرید، مقدمة التحقیق علی شیری، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۹.
- ۶- ابن قتیبۀ دینوری، ابومحمّد عبدالله بن مسلم، عیون الأخبار، شرحه و ضبطه و علق علیه و قدم له و رتب فهارسه یوسف الطویل و مفید محمّد قمیحة، دارالکتب العلمیة، بیروت، الطبعة الثالثة، ۱۴۲۴ / ۲۰۰۳.
- ۷- ابن قضاعی، ابوالحسن علی بن احمد، ترک الإطناب فی شرح الشهاب، به اهتمام محمّد شیروانی، انتشارات دانشگاه تهران، چ ۲، ۱۳۷۷.
- ۸- ابن منّور، محمّد، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعد، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد رضا شقیعی کدکنی، مؤسسه انتشارات آگاه، تهران، چ ۵، ۱۳۸۱.
- ۹- ابوفراس الحمدانی، حارث بن سعید، دیوان، تحقیق عبدالرحمن المصطاوی، دارالمعرفة، بیروت، الطبعة الثانية، ۱۴۲۵ / ۲۰۰۴.
- ۱۰- ازوب، افسانه های ازوب، ترجمه و تحشیة علی اصغر حلبی، انتشارات اساطیر، تهران، چ ۲، ۱۳۸۳.
- ۱۱- اذکایی، پرویز، باباطاهرنامه (هفده گفتار و گزینة اشعار)، انتشارات توس، تهران، چ ۱، ۱۳۷۵.
- ۱۲- اشکوری، قطب الدّین، محبوب القلوب، تقدیم و تصحیح ابراهیم الدیاجی و حامد صدقی، انتشارات آینه میراث، تهران، چ ۱، ۱۳۷۸.
- ۱۳- محبوب القلوب، ترجمه سید احمد اردکانی، تصحیح و تحقیق علی اوجبی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، چ ۱، ۱۳۸۰.
- ۱۴- اصفهانی، ابی نعیم احمد بن عبدالله، حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء، تحقیق مصطفی عبد القادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیة، بیروت، الطبعة الثانية، ۱۴۲۳ / ۲۰۰۲.
- ۱۵- انصاری هروی، عبدالله، رسائل، به تصحیح و مقابله ۳ نسخه و مقدمه و فهارس از محمّد سرور مولایی، انتشارات توس، تهران، چ ۱، ۱۳۷۲.

- ۱۶ سخنان پیر هرات، به کوشش محمد جواد شریعت، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، ج ۸، ۱۳۸۲.
- ۱۷ توحیدی، ایوبخان، البصائر و الذخائر، تحقیق وداد القاضی، دار صادر، بیروت، الطبعة الرابعة، ۱۴۱۹ / ۱۹۹۹.
- ۱۸ ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد، التمثیل و المحاضرة، تحقیق و شرح و فهرسة قصی الحسین، دارو مكتبة الهلال، بیروت، الطبعة الاولى، ۲۰۰۳.
- ۱۹ ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، المكتبة العصرية، صیدا - بیروت، الطبعة الاولى، ۱۴۲۴ / ۲۰۰۳.
- ۲۰ حصری قیروانی، ابواسحاق ابراهیم بن علی، زهرالآداب و ثمرالکباب، قدم له و شرحه و وضع فهارسه صلاح الذین الهوارى، المكتبة العصرية، صیدا - بیروت، الطبعة الاولى، ۱۴۲۴ / ۲۰۰۳.
- ۲۱ رازی، ابوالفتوح، تفسیر (روض الجنان و روح الجنان)، تصحیح و حواشی مهدی الهی قمشه ای، انتشارات علمی، تهران، ج ۲، ۱۳۳۵.
- ۲۲ راغب اصفهانی، حسین بن علی، محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلاغة، انتشارات مكتبة الحیدریة، قم، الطبعة الاولى، ۱۴۱۶ / ۱۳۷۴.
- ۲۳ زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر، ربیع الأبرار و نصوص الأخبار، تحقیق سلیم النعمی، دارالذخائر للمطبوعات، قم، الطبعة الاولی فی ایران، ۱۴۱۰.
- ۲۴ الكشف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التاویل، رتبه و ضبطه و صححه مصطفی حسین احمد، نشر البلاغه، قم، الطبعة الاولى، ۱۴۱۴.
- ۲۵ سعدی، مصلح الذین بن عبد الله، بوستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، تهران، ج ۶، ۱۳۷۹.
- ۲۶ کتبات سعدی، بر اساس تصحیح و طبع شادروان محمدعلی فروغی، تصحیح، مقدمه، تعلیقات و فهارس بهاءالذین خرّمشاهی، انتشارات دوستان، تهران، ج ۴، ۱۳۸۳.
- ۲۷ گلستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، تهران، ج ۷، ۱۳۸۴.
- ۲۸ سمعانی، شهاب الدین ابوالقاسم احمد، روح الأرواح فی شرح اسماء الملك الفتح، به تصحیح و توضیح نجیب مایل هروی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ج ۲، ۱۳۸۴.
- ۲۹ شهرزوری، شمس الدین محمد بن محمود، نزهة الأرواح و روضة الأفرح (تاریخ الحکما)، ترجمة مقصود علی تبریزی، به کوشش محمد تقی دانش پزوه و محمد سرور مولایی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ج ۲، ۱۳۸۴.
- ۳۰ طوسی، نصیرالدین، اخلاق محتشمی، با سه رساله دیگر منسوب به او، با دبیاچه و تصحیح محمد تقی دانش پزوه، موسسه انتشارات دانشگاه تهران، ج ۳، ۱۳۷۷.

- ۳۱- عبّادی، قطب الدّین منصور بن اردشیر، مناقب الصّوفیة، به کوشش محمد تقی دانش پژوه و ایرج افشار، ناشر کتابفروشی منوچهری، تهران، چ ۱، ۱۳۶۲.
- ۳۲- عطار نیشابوری، فریدالدین محمدبن ابراهیم، تذکرة الأولیاء، تصحیح و توضیح از محمد استعلامی، انتشارات زوار، تهران، چ ۱۴، ۱۳۸۳.
- ۳۳- منطق الطیر، مقدّمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات سخن، تهران، چ ۱، ۱۳۸۰.
- ۳۴- عنصرالمعالی، کیکاوس بن اسکندر، قابوسنامه، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چ ۱۱، ۱۳۸۰.
- ۳۵- غزالی طوسی، محمد بن محمد، احیاء علوم الدّین، دارالوعی العربی، حلب، الطبعة الاولى، ۱۴۱۹ / ۱۹۹۸.
- ۳۶- احیاء علوم الدّین، ترجمه موتیالدّین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیجی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چ ۴، ۱۳۷۵.
- ۳۷- کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیجی، مؤسسه انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چ ۳، ۱۳۶۴.
- ۳۸- نصیحة الملوک، به تصحیح جلال الدّین همایی، مؤسسه نشر هما، تهران، چ ۴، ۱۳۶۷.
- ۳۹- قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن، الرسالة، علق عبدالعلیم محمود، قدم له محمود بن الشریف، تحقیق عبدالکریم العطا، مکتبة ابي حنيفة، دمشق، ۲۰۰۰.
- ۴۰- رساله قشیریه، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، با تصحیحات و استدرکات بدیع الزّمان فروزانفر، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چ ۷، ۱۳۸۱.
- ۴۱- قزوینی، زکریّا بن محمد، عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات، تصحیح و مقابله نصرالله سبوحی، ناشر کتابخانه مرکزی، تهران، چ ۲، ۱۳۶۱.
- ۴۲- کرمانی، افضل الدین ابوحامد احمد، عقد العلی للموقف الاعلی، به تصحیح و اهتمام علی محمد عامری نائینی و مقدمه از باستانی پاریزی، روزبهان، تهران، چ ۲، ۲۵۳۶.
- ۴۳- ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد، أدب الدّینا والدّین، اعتنی به و خرّج احادیثه محمد ابوالخیرالسید و محمّدالشرفاوی، مؤسسه الرسالة ناشرون، بیروت، الطبعة الاولى، ۲۰۰۴/۱۴۲۵.
- ۴۴- مستطی بخاری، ابوابراهیم بن محمد، شرح التّعرف لمذهب التّصوّف، به تصحیح و تحشیه محمّد روشن، انتشارات اساطیر، تهران، چ ۲، ۱۳۷۳.
- ۴۵- مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد، الحکمة الخالدة، حقّقه و قدم له عبدالرحمن بدوی، انتشارات دانشگاه تهران، چ ۱، ۱۳۵۸.
- ۴۶- مکی، ابوطالب، قوت القلوب فی معاملة المحبوب، ضبطه و صحّحه باسل عیون السّود، دارالکتب العلمیة، بیروت، الطبعة الاولى، ۱۹۹۷/۱۴۱۷.

- ۴۷- میبیدی، رشیدالدین ابوالفضل، کشف الأسرار و عدة الأبرار، به اهتمام علی اصغر حکمت، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، چ ۷، ۱۳۸۲.
- ۴۸- میدانی، ابوالفضل احمد بن محمد، مجمع الأمثال، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، المكتبة العصرية، صیدا - بیروت، ۲۰۰۳/۱۴۲۴.
- ۴۹- مؤلف ناشناخته، بحرالنفاید، به کوشش محمّدتقی دانش پژوه، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی